فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc155540202)

[پیشگفتار 2](#_Toc155540203)

[ادله حجیت خبر واحد ظنی 2](#_Toc155540204)

[چند نکته مقدماتی 3](#_Toc155540205)

[نکته اول: شأن نزول آیه 3](#_Toc155540206)

[نکته دوم: مفهوم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا 5](#_Toc155540207)

[نکته سوم: جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ 5](#_Toc155540208)

[نکته چهارم: نَبَإ 6](#_Toc155540209)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در حجیت خبر واحد بود در دو جلسه مقدماتی و مباحث مقدمی ذکر شد و هنوز هم نکاتی در باب تاریخچه و مباحث مقدمی وجود دارد منتهی نکات کلیدی در دو جلسه قبل مورد اشاره قرار گرفت و در ادامه هم اگر باز دیدیم بعضی از نکات در مقدمه لازم است درج شود استدراک می‌کنیم. عجالتاً وارد بحث می‌شویم.

# ادله حجیت خبر واحد ظنی

گفتیم ابتدا ادله حجیت را عرض می‌کنیم چون که بعضی از ادله‌ عدم حجیت شروع کرده‌اند و گاهی هم از ادله حجیت شروع شده است ما از ادله حجیت خبر واحد ظنی آغاز می‌کنیم و فی الجمله، برای اینکه جزئیات حجیت خبر واحد ظنی عن حسٍ محل اختلاف است که ضمن ادله به آن‌ها توجه خواهیم کرد.

تبرک و تیمن به این است که از آیات شروع بکنیم و بحث اجماع را بعد شروع می‌کنیم و اولین و مشهور‌ترین آیه هست که عبارت است از آیه ۶ سوره حجرات؛ آیه نبأ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾** این آیه برای حجیت خبر واحد به نحو مطلق که شامل خبر ظنی هم می‌شود و محور استدلال مفهوم مدعای در آیه شریفه است که آیه **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ﴾** را می‌گوید فَتَبَیَّنُوا معنایش این است که اگر فاسق نبود دیگر تبین لازم نیست این مفهوم، حالا مفهوم وصف یا شرط یا با بعضی تقریرات دیگر گفته شده است آیه دلالت می‌کند بر حجیت خبر واحد حتی ظنی.

در استظهار این مفهوم یا مدلول حجیت خبر واحد اختلال آراء هم فوق‌العاده است مثل بعضی از مباحث سابق در دوره اخیر ما مرحوم شیخ انصاری خیلی قاطع و محکم استدلال را به هیچ نفی قبول ندارد و محکوم می‌کند و نقطه مقابل هم آخوند خراسانی است که مفهوم را در اینجا قبول دارد و دیگران از بزرگان هم گروهی به آن سمت و گروهی به این سمت متفاوت هستند و برخی به‌گونه‌ای مفهوم می‌گیرند یا با تقریرهای دیگری مدلول می‌گیرند که از نتیجه آن حجیت خبر واحد می‌شود و جمع زیادی هم این را قبول ندارند و حجیت را نمی‌پذیرند.

این دلیل اول است؛ جالب این است که در استظهار از آیه در این حد هم متوقف نیستند که بگوییم یکی می‌گوید دلالت بر حجیت خبر واحد می‌کند و کسانی هم مثل شیخ می‌گویند بر حجیت خبر واحد دلالت نمی‌کند.

حتی گرایش سومی هم وجود دارد که بعضی می‌گویند دلالت بر عدم حجیت خبر واحد و حتی خبر عادل می‌کند، این عجیب‌تر است. این هم یک گرایش سومی است که اینجا وجود دارد.

معلوم است که مصب اصلی بحث و محل سخن و بحث اصلی در آیه عمدتاً بحث مفهوم است که آیا مفهومی وجود دارد به‌گونه‌ای که بگوید خبر عادل مورد اعتماد است و تبین و تحقیق در آن لازم نیست. این بحث اصلی است.

# چند نکته مقدماتی

امروز چند نکته در آیه می‌گوییم که اینها نکات حواشی بحث است بعضی کاملاً حاشیه و بعضی ربط دارد تا به بحث اصلی برسیم.

در مقام تحقیق آیه اینکه ببینیم مستدلین و غیر مستدلین چگونه به این آیه توجه می‌کنند، تحقیق مسئله این است که به نکاتی بپردازیم که بعضی مستقیم است و بعضی غیرمستقیم با بحث ارتباط دارد.

## نکته اول: شأن نزول آیه

شأن نزول‌ها معمولاً سندهای معتبری ندارند، معمولاً و اینجا هم دو شأن نزول ذکر شده است یک شأن نزولی که غالب مفسرین طبق آنچه نقل می‌کنند به آن اشاره کرده‌اند؛ همان قصه ولید بن عقبه است که از طرف حضرت برای جمع‌آوری زکات مأمور شد به سوی بنی المصطلق که قبیله‌ای و طایفه مشهوری بود، این آیه در مدینه نازل شده است، سوره حجرات مدنی است، آقای ولید بن عقبه مأمور شد که به سوی بنی المصطلق برود و جمع‌آوری زکات بکند، این‌طور نقل شده است در این شأن نزول که بین ولید بن عقبه و قبیله بنی المصطلق سابقه عداوت و کینه و دشمنی وجود داشت حالا این آقای ولید از طرف رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم مأمور جمع‌آوری زکات هست، سراغ بنی المصطلق می‌رود. اینها در واقع به استقبال ولید آمدند و شور و ولوله‌ای راه افتاد منتهی ولید از دور این را بد برداشت کرد، چون آن سابقه ذهنی را داشت فکر کرد اینها مرتد شده‌اند، حال این‌جوری فکر کرد یا دروغ گفت که اینها مرتد شده‌اند و نمی‌خواهند زکات بدهند.

به رسول‌خدا گفت که اینها مرتد شده‌اند، ولید هم آدم درستی نبوده است و آیه هم می‌گوید فاسق بوده است، طبق این شأن نزولی که ذکر شده است. حالا پیغمبر می‌دانستند یا به حسب علم ظاهری نمی‌دانستند و آیه می‌گوید این فاسق است این هم آمده است که آیه ناظر به این است که به پیغمبر بفهماند که این فاسق است. این هم محتمل است که پیغمبر به حسب علم عادی او را فاسق نمی‌دانسته است و آیه می‌گوید او فاسق است. این خبر را آورد و آیه نازل شد

در ادامه دارد که حضرت کسی یا کسانی را مأمور کرد که سراغ اینها بروید و طبق بعضی از نقل‌ها هست که فرمود دقت هم بکنید ببینید این حرف درست است یا درست نیست، این را هم دارد که حضرت کسی را که فرستاد با این عنایت حضرت بود که دقت کنید اشتباهی رخ نداده باشد، حالا فاسق هم نباشد احتمال اشتباه که هست.

اتفاقاً وقتی که رفتند آنجا دیدند که این‌ها پای عهد و مواثیقشان ایستاده‌اند گویا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فرستادند.

شاهد این هم که خود پیغمبر دچار یک امری در اینجا نشده است این است که خطاب به مؤمنین است، به پیامبر نیست، **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾** این یک شأن نزول است.

یک شأن نزول هم هست که کمتر به آن اشاره کرده‌اند به عنوان شأن نزول دوم و آن عبارت است از اینکه گفته شده است ماریه زوجه پیغمبر متهم شد به اینکه پسر عموی او با او رابطه‌ای دارد و این خبر به دست پیغمبر رسید و پیامبر اکرم خیلی ناراحت شدند و به امیرالمؤمنین گفتند می‌روی و آنجا حق کشتن داری، امیرالمؤمنین فرمودند با دقت و اینکه حاضر چیزی می‌بیند و غایب نمی‌بیند؟ حضرت فرمود بله با این دقت.

اتفاقاً رفت آنجا و دید او هم آنجا هست و بعد امیرالمؤمنین را دید و فرار کرد و اتفاقاً در درخت که می‌رفت لباسش افتاد حضرت آنجا دید که اصلاً این سالبه به انتفاع موضوع است و خدمت حضرت آمد و گفت مصداقی ندارد. این هم شأن نزولی است که ذکر شده است.

این شأن نزول‌ها گرچه گاهی در فهم مفاد مؤثر هستند ولی غالباً مشکلی که دارد این است که اسناد معتبری ندارد. این شأن نزول‌ها یا عام‌تر روایات تفسیری و اینکه اینها اعتبار دارند یا ندارند؟ با چه معیاری می‌شود اینها را ارزیابی کرد و صحت و سقم آن‌ها را تشخیص داد، داستانی است که جای خود باید بحث بشود.

اخیراً دیدم حضرت آیت‌الله جوادی آملی بر اساس فرمایش ایشان کسانی کار کرده‌اند راجع به رجال تفسیر، بنابراین، این یک بحث است در جای خود. نمی‌خواهم وارد این مسئله بشوم. حالا روی متر ثقه و غیر ثقه بخواهیم عمل بکنیم خیلی از این روایات شأن نزول و روایات مفسره ذیل آیات دچار ضعف به لحاظ اسناد هستند اما درعین‌حال ممکن است با معیارهای دیگر هم بشود آن‌ها را ارزیابی کرد از جمله اینکه شأن نزولی باشد که در حدود ۱۵ تفسیر از تفسیرهای متقدم وجود داشته باشد، شاید بشود گفت اطمینانی ایجاد می‌کند و اینها را باید در جای خود بررسی کرد و فی‌الجمله اهمیت هم دارد. خود این مبحث به عنوان مبحث کلی خالی از اهمیت نیست که چگونه می‌شود روایات تفسیری را از لحاظ صحت و سقم ارزیابی کرد.

سال‌ها قبل می‌خواستیم باستان‌شناسی نسخه‌شناسی راه بیندازیم ولی نشد. الان غربی‌ها در این باستان‌شناسی نسخه‌شناسی، مستشرقین خیلی کار می‌کنند و ممکن است موج بعضی از کارهای جدیدشان بیاید و کلی شبهه و حرف و حدیث ایجاد بکند و متأسفانه هنوز روی این پیش نرفته‌ایم، نسخه‌های قدیمی قرآن پیدا کرده‌اند و شبهه ایجاد کرده‌اند که این هست و آن نیست. این‌ها برای یک ابوابی است که باید روی آن توجه کرد.

ممکن است یک راه‌های ارزیابی از طرق جدید هم پیدا بشود که آن‌ها موجب یک اطمینانی بشود اینها ابوابی است که باید کار کرد.

این نکته که طرح مسئله که شأن نزولی ذکر شده است که اگر معتبر باشد ممکن است این شأن نزول در جاهایی قرینیت پیدا بکند از جمله در بحث‌های موضوعی و موضوعات؛ الان اینها موضوعی است که آیا این مرتد شده است یا خیر؟ این شبهه موضوعیه است، بحث مصداقی است، بحث حکم نیست، اگر این شأن نزول و مفهوم را هم بپذیریم باید بگوییم آیه از ادله‌ای است که می‌گوید خبر ثقه در موضوعات هم معتبر است. اگر این شأن نزول را بپذیریم اگر نپذیریم هم ممکن است یک اطلاقی در آن باشد ولی به این قوت نیست و لذا این در مباحث بعدی که خواهیم گفت تأثیر دارد.

اگر معتبر هم نباشد نشان می‌دهد که تلقی اطلاقی درست است، ولی اگر شأن نزول درست باشد دیگر مورد است و مورد را نمی‌شود از آن بیرون رفت، اگر فقط تلقی را نشان بدهد، اطلاق است و می‌شود تخصیص بخورد. این قدر تفاوت دارد.

اگر گفتیم شأن نزول اعتبار دارد مورد می‌شود حتی آن ادله‌ای که می‌گوید باید بینه باشد اگر دلیل هم داشته باشیم معارض می‌شود ولی اگر اعتبار نداشته باشد تلقی اطلاقی را افاده می‌کند. آن وقت آن قابل تخصیص است.

مثل بحث لغت است که اگر یک لغتی در کلامی به کار رفته است ولو اینکه در یک روایت ضعیفه‌ای باشد، همین که استعمال شده است معلوم است که عرب استعمال می‌کرده است.

اصولاً نسبت به دومی باید سوءظنی هم داشته باشیم که برای آن مقام نبوت و امامت و ولایت، مجعول و موضوع زیاد است، اسرائیلیات و موضوعات و دست‌هایی که انجام شده است، از این جهت سوءظنی وجود دارد و این شأن دوم هم کمتر در کتب تفسیری آمده است، طبری نقل کرده است.

ضمن این یک بحث کلی مطرح کردم راجع به سندشناسی و ارزیابی روایات تفسیری و شأن نزول‌ها که کبروی است و جای خود باید مداقه بیشتری بشود و یکی هم اینکه اگر این شأن نزول معتبر باشد یک جاهایی کمک می‌کند و حتی ممکن است موجب یک تعارضی در یک جاهایی بشود و لذا باید روی این دقت کرد.

## نکته دوم: مفهوم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

این است که بارها راجع به آن صحبت کرده‌ایم و الان فقط طرح می‌کنم و می‌گذرم، **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا﴾** است که مفهوم این چیست؟ این هم آیا مؤمن به معنای خاص است؟ یا عام است؟ موضوعیت دارد یا ندارد؟ دو سه بحث راجع به خطابات یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا در قرآن هست که اینجا نمی‌گوییم. از این هم می‌گذریم.

## نکته سوم: جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ

**﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** اینجا جاء بنبإ شرط قرار گرفته است، تمرکز روی جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ است، جاءَ یک استعمال لازم یا یک مفعولی دارد، مثل اینکه می‌گوییم جاء زیدٌ یا جائکم زید اینجا لازم است یا یک مفعولی است که معنای آمدن خود شخص است.

پس مدلول مطابقی و ابتدایی جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ این است که این آقا برای شما این خبر را آورد ظهور این در این است که آوردن این خبر عمدی و قصدی بوده است، مخاطب هم شما بوده است، او این خبر را برای شما آورده است، این ویژگی‌ها در مدلول اولیه خبر هست، جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ او با آگاهی و عمد این خبر را از آن نقطه برای شما مخاطبین آورد. تا اینجا ظاهر آیه است.

منتهی نکته این است که آیا این ویژگی که او عامدانه برای شما این خبر را بیاورد، آیا در حکم دخالتی دارد؟ که او مقصود به افهام باشد؟ او مخاطب باشد؟ برای شما بیاورد؟ این در حکم دخالتی دارد یا خیر؟

پاسخ نکته سوم این است که علی‌رغم ظهور اولیه‌ای که جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ دارد در این که موضوع آوردن خبر برای این مخاطب خاص است، اما این یک امر غالبی است این قیدی در موضوعیت ندارد، یعنی ارتکاز و مناسبات حکم و موضوع می‌گوید این دخالتی ندارد، حالا اگر کسی خبری برای کسی دیگر می‌برد و من از آن مطلع شدم، او نمی‌خواست من مطلع شوم، نه تنها خبر را برای من نیاورد بلکه نمی‌خواست من از آن مطلع شوم ولی من مطلع شدم و آن خبر برای من یک وظیفه شرعی درست می‌کند. بگوییم اینجا خبر، خبر فاسق است حجت نیست برای من این حکم نیست یا مفهوم آن خبر عادلی که آمده است این برای من حجت نیست. این در طرف نفی حجیت یا اثبات حجیت، مجی الخبر لهذا المخاطب، مخاطبی که می‌خواهد اثر مترتب بکند موضوعیتی ندارد. این لسان عربی جاری است که گفته می‌شود و حالت قیود غالبی دارد، غالباً این طور است که خبر می‌آید برای کسی آن طرف هم دقت می‌کند و بررسی بکند و یا بررسی نکند؟ این قید غالبی است. پس این افهام مخاطب اگر از آیه استفاده بشود هیچ دخالتی در حکم ندارد.

ضمن اینکه نکته دیگری اینجا هست و آن این که جاءه بخبرٍ یا جاءه بِنَبَإٍ این یک تأکیدی دارد نسبت به آنجا که می‌گوید اخبره یا انبأه این زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی، از لحاظ ادبی، جاءه بکذا تا وقتی که بگوید اخبره یک لطف و تأکید بیشتری دارد.

این هم علی‌رغم اینکه در جاءه بِنَبَإٍ وجود دارد در موضوع هیچ دخالتی ندارد.

این دو ویژگی که شما مخاطب اخبار باشید گرچه به ظاهر به لحاظ مدلول ظاهری استفاده می‌شود ولی به مناسبات حکم و موضوع دخالتی در حکم ندارد همانطور تأکیدی که از جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ درمی‌آید نسبت به انبأکم یا اخبرکم، آن تأکید هم تأکید معانی بیانی ظاهری است و در حکم دخالتی ندارد.

## نکته چهارم: نَبَإ

کلمه نبأ به نظر می‌آید در لغت عرب با خبر گاهی مترادف به کار می‌رود، نبأ یعنی همان خبر و گاهی هم هست نبأ یک معنای متفاوتی و اخصی پیدا می‌کند از جهتی، از جمله اینکه گاهی گفته شده است به چند جهت نبأ اخص از خبر است،

۱- اینکه نبأ گفته شده است خبر مهم است، نبأ عظیم که گفته شده است، عظیم قید توضیحی است.

۲- یا وجهی گفته شده است که نبأ خبری است که از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می‌شود، چیزی که الان می‌بیند کسی همین جا بگوید این‌جوری است این را نبأ نمی‌گویند در نبی هم همین‌طور است از جای دیگری و از عالم دیگری خبر می‌آورد. نبأ آن است که از نقطه دوری و غائبی منتقل به دیگری می‌شود درحالی‌که خبر اعم است.

۳- گاهی گفته شده است نبأ خبری است که شخص آن را نمی‌داند و الا آنجایی که می‌داند را نبأ نمی‌گویند گرچه می‌گویند اخبره، چیزی را که کسی می‌داند درعین‌حال به او خبر می‌دهند ولی آنجا دیگر نبأ صدق نمی‌کند.

اینها چیزهایی است که ذکر شده است.

النبأ و الخبر (ظاهراً از یک مقاله عربی است)

فالنبأ لا یکون الا للاخبار بما لا یعلمه المخبر و یجوز ان یکون الخبر بما یعلمه و ما لا یعلمه، کذلک فان الانباء عن الشئ قد یتم بغیر حمل النبأ عنه فتقول هذا الامر ینبئ بکذا. الاخبار لا یکون الا بحمل الخبر، اصلاً بعضی این‌طور گفته‌اند

الان سؤال این است که نبأ در اینجا همان معنای اولی را دارد که در خیلی از لغت‌ها گفته شده است النبأ، الخبر که مطلق است یا نبأ معنای دوم است که اخص از خبر است؟

اولاً اینجا هم مشخصاً بگوییم نبأ خبر مهم است. اینجا هم به نظر می‌آید معنای مناسبات حکم و موضوع می‌گوید نبأ یعنی خبر، نبأ خبر مطلق است.

ثانیاً اگر بگوییم نبأ آن معنای خاص را دارد باز به بحث ما ضرر نمی‌زند، به نبأ بگوییم خبر مهم، مطلق اهمیت کافی است و این کم چیزی نیست که خبری را بحث می‌کنیم که در حکم شرعی مؤثر است یا در موضوع یا در حکم، همین اندازه کافی است که خبر مهم باشد و فرض این است که اگر آن ویژگی را در نظر بگیریم که نبأ آن است که طرف نمی‌داند و به او منتقل می‌شود این هم ضرر نمی‌رساند.

عرض ما در نکته چهارم این است که نبأ یا به معنای اول است که مطلق الخبر است، آن وقت جَاءَکُمْ بِنَبَإٍ یعنی اخبرکم، یا اگر هم نبأ دارای خصوصیتی باشد و به معنای اخص و دوم حمل بشود بر هر کدام از آن ویژگی‌ها بگیرید در بحث حجیت خبر واحد این لطمه‌ای وارد نمی‌کند برای اینکه اگر نبأ را بگویید خبر مهم، خبر مهم برای اثبات اهمیت آن کافی است که خبر در مسیر یک حکم شرعی قرار می‌گیرد.

اگر هم بگوییم نبأ خبر دادن از چیزی است که مخاطب آن را نمی‌داند باز هم ضرری نمی‌رساند برای اینکه ارزش بحث حجیت و عدم حجیت اینجاست که نمی‌داند.

اگر گفتیم نبأ یک خبر مهم است و مهم شامل مستحبات و غیر الزامیات نمی‌شود این آیه نفی حجیت از خبر فاسق نمی‌کند.

اینجا خواستیم فی الجمله بگوییم نبأ آن معنای مطلق است کثیری از لغات می‌گویند نبأ یعنی خبر و خواستیم اگر معنای خاص باشد درعین‌حال با عمده بحث ما انطباق دارد درعین‌حال یک جاهایی تفاوت می‌کند که در فروعات باید به این توجه بکنیم و بحث بکنیم. این جهتی است که در **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** مطرح است.

اینجا اشاره بکنیم که در مباحث لغت‌شناسی یک باب موسعی و معمقی یا عمیقی وجود دارد در باب مترادف و غیر مترادف در عربی، این خود داستان پیچیده‌ای است گرایش‌ها متفاوت است. بعضی چنان تند می‌روند که می‌گویند در عربی اصلاً مترادف وجود ندارد، لا ترادف فی اللغه لا اقل لا ترادف فی اللغة العربیه، فروع اللغاتی که نوشته شده است، مداقه‌هایی که در تمییز بین لغات به کار رفته است همه اینها بر این مبنا شکل گرفته است و بر این مبنا ضرورت دارد، می‌گوید اصلاً در لغت ترادفی نیست این یک نظر است

در نقطه مقابل آن هم نظری است که باب ترادف خیلی باب واسعی است و بسیاری از موارد مترادف است. این دو نظر در دو طرف قصه هست.

راه حل آن است که الان اجمالاً طرح می‌کنم و باید بعد بیشتر در جاهای لغت‌شناسی بحث کرد؛ این است که حل این دو مسئله به اشتراک لفظی است، ما قائل به اشتراک لفظی واسعه در لغت هستیم و اشتراک لفظی باشد بنا بر بعضی معانی مترادف می‌شوند و بنابر بعضی معنا مترادف نیستند.

و لذا هم مترادف زیاد داریم و هم به یک معنا مترادف کم هست، مثل نبأ به نظر ما مشترک لفظی است بنا بر بعضی معانی اینها یکی می‌شوند و بنابر یک معنای اخص مترادف می‌شوند و ما قائل هستیم به شیوع اشتراک لفظی آن هم نه اشتراک لفظی بین معانی متباین، بلکه بین معانی اعم و اخص از قبیل آن که آقای مصباح در اول آموزش فلسفه راجع به علم گفته‌اند. ما می‌گوییم در خود لغت اشتراک لفظی بین معانی اعم و اخص الی ماشاءالله وجود دارد و این کلید حل آن منازعه‌ای است که می‌گوید ترادف نیست یا خیلی وجود دارد. ما می‌گوییم با معانی متفاوت است در بعضی وجود دارد و خیلی هم وجود دارد و با معانی دیگر تفاوت خیلی زیاد است. این بحث فقط نمایی از یک بحث مبسوط ارائه شد.